



استاد موسویان

@sabbar\_ir

## اربعین: حال مرغی رهیده از دام بن بست تاریخی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أُمِّ عَلِيٍّ يُسْرُ عَمْرُو بْنُ جَمِيعٍ  
گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بهترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و آن را دوست داشته باشد و با وی هم آغوش شود، چنان در آن غرق گردد که مشکلات و آسانی دنیا را نفهمد.

آنکه مشتاق بندگی است می داند عالی ترین وجه بندگی وقتی به صحنه می آید که اسم الله در تاریخ ظهور کند تا همه مردم در کنار هم با نظر به یدالله مع الجماعة ندای مستی توحیدی سر داده؛ حق را در همه عالم مشاهده و با او معاشقه کنند. آری تاریخ بی خدایی به پایان رسیده و بشری در صحنه عالم ظهور کرده که به قول آوینی: اینان طلیعه داران توبه بشریتند

شد آنکه، اهل نظر بر کناره می رفتند هزار گونه سخن بر دهان و لب خاموش

آری اگر اسم الله در تاریخی ظهور کند یک شبه راه صدساله طی می شود و عارفانی که اسمی پس از اسمی بر قلب آنان طلوع می کرد، به یکباره همه را سالکانی می بینند که همه عمر آنان را در کوتاهترین زمان یافته اند.

صد ملک دل به نیم نظر می توان خرید خوبان در این معامله تقصیر می کنند

برای برون رفت از تزویر و نفاق طرحی مافوق عقل های مدرن زده می طلبد تا حقیقت را از طریقی دیگر غیر از راههای مرسوم زمانه پیدا نمود. «آینه ی دل چون شود صافی و پاک / نقش ها بینی برون از آب و خاک» (مثنوی مولانا، دفتر دوم)

عقل گوید شش جهت حد است و دیگر راه نیست عشق گوید راه هست و رفته ایم ما بارها

✓ عاشق حق شدن صورت می خواهد و سالک می داند برای رهایی از خدای ذهنی و انتزاعی باید حق را در در آینه مومنین ببیند تا نظر به عالی ترین مرحله و نهایت مقصد انسانی است داشته باشد. آری «المومن مرآة المومن» مومن آینه ی مومن است .

عاشق شو ورنه روزی کار جهان سرآید      ناخوانده درس مقصود در کارگاه هستی

✓ عاشق همه وجود خود را در پای محبوب فدا می کند تا شایستگی نیل به ولایت و امانت الهی یابد. فدای محبوب شدن صورتش در فدای مومنین شدن است. خضوع و فروتنی نسبت به مومن فروتنی نسبت به خداست. گویا خدا نظر به انسانهایی در آخرالزمان دارد که فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»<sup>۲</sup> آری آن کس می تواند بار امانت به عهده گیرد که ظلوم جهول گردد.<sup>۳</sup> ظلوم است یعنی از همه محدودیت ها ، قومیت ها ، رنگ ها ، نژاد ها و... آزاد شود و جهول است، یعنی دیگر خودی نبیند تا بتواند در فنا نسبت به زائر حسین (ع) نظر به « علی الارواح التي حلت به فنائك» بیندازند.

آسمان بار امانت نتوانست کشید      قرعه فال به نام من دیوانه زدند

✓ کدام راه است که انسان مفتون شده مدرن را بتواند از نگاه مادی زده، به افقی بیندازد که از هرچه رنگ کثرت و محدودیت است، از هر چه شهوت و شهوت زدگی است، از هرچه غیر دوست است آزاد کند. آری تنها عاشقی به ولی خداست که می تواند ما را از خرابار خرابار گناه بیرون کشد، و ما این را بارها در ارادت به امام حسین (ع) آزموده ایم. خیل عاشقان حسینی در محرم و جدایی از زندگی گناه آلوده گذشته، خود نظر به ظرفیتی عظیم و عزمی دیگر برای برون رفت از ظلمتکده و شهوتخانه ی غرب است . مولوی (دیوان شمس)

همه نقدها شمردی به وکیل درسپردی      بشنو از این محاسب عدد و شمار دیگر

تو بسی سمن بران راه، به کنار درگرفتی      نفسی کنار بگشا بنگر کنار دیگر

خنک آن قماربازی که بباخت هرچه بودش      و نماند هیچش الا هوس قمار دیگر

همه عمر خوار باشد چو بر دو یار باشد      هله تا تو رویاری، سوی پشت دار دیگر

<sup>۲</sup> سوره مائده آیه ۵۴

<sup>۳</sup> سوره احزاب آیه ۷۲

✓ خروج از بن بست تاریخی نیاز به صورت عینی و الگوی حقیقی داشت، و با طلوع اربعین در مقابل انقلاب اسلامی خبر از تاریخ زندگی دوباره انسان می دهد. آری اربعین حال کسانی است که عزم خروج از زندان عقل های حس زده را دارند و می خواهند با نظر به عاشورا و یاران شهیدانی حسین (علیه السلام) تاریخ خود را بار دیگر بسرایند. آری اربعین نظر به مرغان رهیده از دام است.

حال زندانی این دام بسی بشنیدیم      حال مرغی که رهیده است از این دام بگو

✓ تنها آنهایی که شوق پرواز دارند و آب و دانه قفس مادی زده غرب را نمی خواهند مرگ طوطی هندوستان را تنها راه برون رفت از قفس و حصار مادی زدگی می دانند. حسین (ع) سخنرانی نکرد و راه خروج را تیر کتابی ننمود بلکه با عمل خود و فنای خود راه رهایی را نشان داد، تا ماوراء تنگنا های تاریخی، فردایی نورانی را برای بشریت ترسیم نمود. و چه خوش گفت سید شهیدان اهل قلم: کربلا نه یک زمین، بلکه افقی به وسعت تاریخ است. آری سر بر سر نی هویدا می شود.

حلاج بر سر دار این نکته خوش سُراید      با شافعی مگوئید امثال این مسائل

✓ آری حقیقت در عین آنکه ظاهراست، باطن است و هرتاریخ با شانی جدید تجلی می کند و نوایی تازه سر میدهد تا اسرار مگوی خویش را در پرده اربعینی دیگر بر اهل خود بگشاید. آری آیه های قرآن عینی اربعین حسنی را دوباره با تدبیر نو باید خواند تا بطنی دیگر از خود به نمایش بگذارد. پس

مطرب خوش نوا بگو تازه به تازه نو به نو      باده دلگشا بجو تازه به تازه نو به نو

شاهد دل ربای من می کند از برای من      نقش و نگار و رنگ و بو، تازه به تازه نو به نو

✓ کافیت طریق گذر از بن بست های زمانه را در اربعین بنگری، تا دل در شور و جاذبه اربعین حسینی راه نجات از ظلمات را پیدا و شیشه عمر دجال زمانه را بشکند. آری تاریخ، تاریخ درخواست همی از اوست برای برون رفت از ظلمات آخرالزمان. و عجیب است آنان که ظلمت کفر آباد امروز را حس نمی کنند<sup>۴</sup> نمی توانند ندای «هل من ناصر» حسین را ماوراء زندگی متجددانه لبیک گویند.

همت پیرمغان و نفس رندان بود      که ز بند غم ایام نجاتم دادند

از آن زمان که فتنه چشمت به من رسید      ایمن ز شرفتنه آخرزمان شدم

<sup>۴</sup> سوره آل عمران آیه ۵۲: فلما احس عیسی منهم الکفر...

✓ اربعین عهدیست (با لب شیرین دهنانی) <sup>۵</sup> که شیعه هر سال در این طریق تکرار می کند تا زبان طفل قلبش را بگشاید و تصدیق کند که: عشق در بلاست و راهی جز درگیری با ظلمات زمان برای برون رفت وجود ندارد.

روندگان حقیقت ره بلا سپرند      رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز

به نیم بوسه دعائی بخر ز اهل دلی      که کید دشمنت از جان و جسمت دارد باز

✓ انقلاب اسلامی؛ حماسه نظر به اربعینی است که یاران شیدای روح الله وقتی نسیم فنای «فی الله» در غرّش گلوله‌ی خمپاره‌ها وزیدن می‌گیرد، به جای آن که به سنگر خانقاه پناه برند تا از هر گزند احتمالی مصون بمانند، پیراهن خود را در می‌آورند و با سینه‌ی برهنه در میدان جنگ قهقهه‌ی مستانه می‌زنند.

برو ای طیبیم از سر که خبر ز سر ندارم      به خدا رها کنم جان که زجان خبر ندارم

به عیادت‌م قدم نه که زیبخودی شوم به      می ناب نوش و هم ده که غم دگر ندارم

غم ار خوری از این پس نکنم زغم خوری بس      نظری به جز تو با کس به کسی دگر ندارم

ز زرت کنند زیور به زرت کشند در بر      من بینوای مضطر چه کنم که زر ندارم

دگرم مگو که خواهم که ز درگهت برانم      تو بر این و من بر آنم که دل از تو بر ندارم

به من ار چه می پرستم مدهید می که مستم      مبرید دل ز دستم که دل دگر ندارم